



محمدعلی دادخواه*

نوروز، این دیرترین سنت ایرانی، کهنسالی جوانگر است که به جهان برکت، حرکت، جنبش و شادی می‌بخشد و ما را به زندگی دوباره فرامی‌خواند. هدف از شب‌نشینی در شب پلدا که نزد نیاکان ما نُوَده (یعنی نود روز به نوروز مانده) نامیده شده و برپایی جشن سده که ۵۰روز و ۵۰شب به نوروز باقی است، تا خانه‌تکانی که زندگی را از پلیدی‌ها پاک و زیبا می‌سازیم و خانه‌تکانی کل می‌کنیم و بالاخره چهارشنبه‌سوری که شاهین ترازوی هفته است (چون شنبه و یک‌شنبه و دوشنبه را در یک کپه ترازو قرار دهیم و در دیگر کپه چهارشنبه و پنج‌شنبه و جمعه را بگذاریم، سه‌شنبه و افزایش است و پیامگر یک آغاز نو.

سین نخست ما را به خودآگاهی و خویش‌یابی فرامی‌خواند. اکنون ندای سفره‌برپاکردن یک‌جنبش درونی است که آدمی را به شکفتن، دانستن و چگونه رفتارکردن وامی‌دارد. سنجد به ما می‌آموزد که باید گام نخست را بر سرزمین خرد نهیم، با چشم دل ببینیم و با گوش جان بشنویم. در اندیشهٔ ایران کهن خرد مبنای سنخ است که همان واژه سنگ را به یاد می‌آورد و سامان کارها و ارزش‌گذاری و درک و دریافت با آن تراز می‌شود. هنجیدن و هنجار نیز از همین برداشت است. انجمن هم در اصل به‌معنای هنجمن بوده، به معنی جایگاه سنجیدن و برداشت درست.

در افسانه‌های رگ ودایی آمده است که خداوند پس از آنکه جهان را در شش‌روز آفرید، در روز هفتم انسان را بر زمین سروری داد و پیش از آفرینش آدمی از فرشتگان پرسید «نخست‌کدام یک از اندام‌های تن آدمی را بیافرینم؟» آنها بی‌درنگ بانگ برآوردند که پای او را پی‌ریزی کن تا بدود و به کوه و در و دشت قدم گذارد. پاسخ آمد این پیشنهاد پذیرفته نشد. فرشتگان گفتند دست آدمی مهم‌تر از پای اوست؛ پس دست



سومین سینی که بر سفره هفت‌سین می‌نشیند سبزه است. سبزه بانگ ازخودگذشتگی و ایثار سر می‌دهد تا درخت را چون آموزگاری بنگریم و از او بیاموزیم که سباهگستر و سودمند باشیم. این نگرش را از کودکی در اندیشه خود و سپس در آرزو و در فرجام در اهداف خود قرار دهیم تا هنگامی که نونهالیم چون نهال باشیم و آنگاه که درختی تاور شویم در سایه‌سار ما استایش و آرامش دیگران پدیدار شود. اول کسی که سبزه بر سفره هفت‌سین نشاند، کیومرث بود. انگیزه کیومرث در قراردادن سبزه در نخستین خوان نوروزی آن بوده است که از سرسبزی و خرمی درخت، بخشش و نوازشگری او را بیاموزیم. سبزه نماینده کوچکی است از جنگل تا ویژگی‌های نیک این بخشایشگر طبیعت را به ما یاد آورد. درخت بی‌هیچ چشمداشتی میوه و برکت را به ما می‌بخشد، سایه می‌گسترد و رضایت و شادی ما را آرزو می‌کند.

قدرت

سمنو سین چهارم خوان نوروزی اشاره به قدرت و توانمندی انسان و مبارزه با ضعف و زبونی وی دارد. این نیروی بازو و توان اندیشه جوامع انسانی است که آسمان را برتری و سروری می‌بخشد. از دیرهای دور سمنو را مظهر قدرت و نماد توانمندی دانسته‌اند اما این غذای خوشمزه و سستی زمزمه دیگری را در گوش ما آغاز می‌کند که شاید کمتر بدان دل سپرده‌ایم.

سمنو، که گیاه‌شناسان آن را اکسیر حیات نام نهاده‌اند، ما را آگاه می‌سازد که قدرت هنگامی مطلوب است که شیرین باشد. شیرینی سمنو فراخوان همه ماست که شکرگزاری بازوی توانا را با مهریانی با فروافتادگان درهم آمیزیم. اگر از قدرت خویش این‌سان بهره گرفتیم، برکت بی‌پایان و حرکت پرتوان، نرمشی بر چرخه زندگی می‌دهد تا آدمی در کشاکش زندگی خود ضمن حفظ توان و قدرت از آن به ناروا بهره نجوید. دو دیگر اندرز سمنو آن است که از قدرت به تلخ‌کامی دیگران ره نجویم. سمنو که آن را غذای مراقبین نیز گفته‌اند ضمن تأمین نیازهای طبیعی بدن ما در هنگام بودن و شدن زمزمه دیگری را بر دل و جانمان جاری می‌دارد که:



سرکه نماد پذیرش ناملایمات است و آهنگ آن دارد تا ما را آگاه سازد که بسیاری از خرداهای جهان را گریز و گزیری نیست. بسیاری از ما بر آن سریم که نزدیکان ما همواره نزد ما برزند و باپه‌پای ما زندگی را ببیناند. اما به حکم قانون بی‌گریز آنان از نزد ما رخت برمی‌نهند. سرکه یادآور آن است که بر این پایداری بی‌گریز رضایت دهیم و بپذیریم که جهان بدان‌سان نیست که همه تلخی و سختی و تندی و ناگواری آن را درگون کنیم و به شیرینی و کامیابی بدل سازیم. در ادب پارسی نیز سرکه‌فشاندن کنایه از بدخلقی و بدگوئی است؛ اما قراردادن سرکه بر سفره این آموزه است که:

رضا به داده ده وز جبین گره بگشای

که بر من و تو در اختیار نگشوده است

هفت نگاه به هفت‌سین

به‌پیشواز نوروز رویم

می‌بینیم به قول علامه دهخدا رسمی بسیار کهن بوده.

ما در این کوتاه‌نوشته‌ها بر آن سریم که همراه با انسان نوروزی که خانه گل شسته‌ورفته و خانه دل تکانده و نظیف کرده، بر سر سفره هفت‌سین بنشینیم و هفت‌پند جادوانه آن را هرروز هرهفته به یاد آوریم که:

از این بزم و جشنم نوید و امید/ کزین هفت‌سین بیاید خرسندی درونی را
به دست آوریم و با این کوله‌بار سفر یک‌ساله را آغاز کنیم و هراکه به دشواری و ناروایی رسیدیم یکی از این هفت چراغ روشن را در



دومین سین سفره هفت‌سین، نماد راهیابی به شهر سلامتی است و سمبل تندرستی و سلامت شخصی و جامعه است. انسان برترین و ارجمندترین پدیدار پروردگار است که باید قوت و قدرت او پاس داشته شود و نیرو و سلامت او قوام و دوام یابد. اگر آدمی ضعیف و ناتوان شد، نیروی کار و سرمایه تلاش او رو به کاستی می‌نهد و اگر این نگرش فراگیر شود، جامعه ضعیف و زبون می‌شود.

دومین سین سفره، اندرز پاسداشت همین صحت و سلامت است که آدمیان در هر حال و روزگاری هستند، در قبال سلامت خود و بهداشت و شادابی جامعه خویش مسوول و متعهد باشند. داستان دل‌انگیزی است که هنگام بیرون‌راندن آدم و حوا از بهشت، آدم سر بر زمین افکند و از آنجا خارج شد اما حوا اشک‌ریزان بر زمین نشست و از پذیرش فرمان و قبول و اجرای آن خودداری ورزید. ندای آسمانی آمد که «حوا، بهشت را ترک کن». حوا میوه می‌کرد و رخساره خود می‌خشود بدانسان که گونه‌های او ورم کرد و سرخ شد و بر اثر خارش ناخن انگشت‌هایش گونه‌های او مجروح شد.

به‌بهشتیان از حالت خودداری حوا و مقاومت او دژم و افسرده شده بودند. فرشته‌ای به نزد او آمد و از او پرسید «چرا با خود چنین می‌کنی وقتی باید بهشت را ترک کنی.»

همه فرشتگان چشم به حوا دوختند. حوا در حالی که اشک در چشمانش نشسته بود، گفت: «بیرون از

کوره‌راهی برفروریزم و منزل روشنی بیابیم. از آن‌روی که تاکنون کمتر به رازها و رمزهای این هفت‌سین جادوانه اندیشیده‌ایم که همگی ریشه گیاهی دارند و خوراکی هستند و در همه سال دست‌یافتنی، بدان‌گونه که حتی در سفره‌های عقد و عروسی آن را می‌گسترانده‌اند، نگرشی دوباره بیفکنیم و پوست را بگذاریم و به مغز ره جویم.

بر این پایه در طی هفت‌کوتاه‌نوشته رازهای این سفره جشن نوروزی را که انسان‌هایی ویژه، خالی از رشک و حسد و بخل و کینه بر آن دعوت شده‌اند، نوید دهیم تا بر جای نان شادی خوردن و از این رهگذر جان تازه‌ای یابند و ناهمواری‌ها هموار سازند و با فرشته نیک‌نگر همسو شوند تا بهار را نشانه زندگی دوباره بدانند و سرسبزی و ایثار و گذشت را انگیزه زندگی نه ابزار زنده‌ماندن.

❖ **نویسنده کتاب نوروز و فلسفه هفت‌سین**



سلامتی

بهشت بر از بیماری و مرض و درد است. «فرشته‌ای خندان به تندی از نزد او رفت و به شتاب بازگشت و با خود سیبی آورد. گفت: «این را بخور و هسته آن را بکار. خوردن آن تو را از بیماری و مرض در امان می‌دارد.» حوا به نزدیکی دریا آمد و آن دانه را در زمین نشاند. آن بخش از زمین‌ها اکنون به نام جده (بندر) معروف است؛ جایی که جده همه آدمیان نخست بر آن دیار بارونیه باز کرد. حوا آن دانه را کاشت و مراقبت کرد تا از زمین رست و ۷۰سیب از آن به دست آورد و امروزه نیز گونه‌های مختلف سیب به همین شمار است. آورده‌اند اول کسی که به تب مبتلا شد، حضرت آدم بود. جبرئیل به عیادت او آمد و گفت: «آب سرد بر بدن بیز و چند دانه سیب تناول کن». آدم چنین کرد و بهبود یافت. سیب را میوه سلامتی، آگاهی و هوشیاری نیز نامیده‌اند. در ادب پارسی به واژه سیبستان برخورد می‌کنیم. کسی که روی وی همانند سیب سرخ باشد و بشاش و باتشاط. سین دوم در کنار سنجد خردورز می‌نشیند زیرا عقل سالم در بدن سالم است و نوید گشایش درهای سلامتی و آرامش را به‌سوی ما ارزانی می‌دارد زیرا سلامت، کلدی راهیابی به همه کامیابی‌ها و خوشاستی‌ها و آرزوهاست که بدون این پیرشت هیچ پیشرفت و ترقی‌ای فراهم نمی‌شود. نکته بسیار مهم آنکه، سلامت هر نسل، سلامت نسل بعد از خود را به همراه دارد که گفته‌اند سلامتی چنان تاج درخشانی است که بر سر انسان سالم می‌درخشد اما فقط بیماران این تاج را می‌بینند.

سفره هفت‌سین بدین‌منظور است که ما با سبزه و گیاه به شادی و شادابی روح و اندیشه‌مان توجه کنیم و خواستار سلامت جسم و روح باشیم. سبزه بر آن است تا به ما بیاموزد درستگوی باشیم نه درشتگوی؛ زیرا هرکه به چشم دشمنی در مردم نظر‌کند همه عیب بیند و بی‌گمان سخن او هیچ صواب نباشد. اما درخت به ما یادآور می‌شود به مهر و لطف بر همه سایه گستریم تا از این رهگذر مهر ما در دل آنان جای گیرد و جایی برای کینه و حسد و بغل نماند. برخی از خانواده‌ها سه‌غاب از سبزه به نماد اندیشه‌نیک، گفتار نیک و کردار نیک برزی می‌کنند. ایرانیان در پایان جشنواره نوروزی، یعنی سبزه‌بهر در سبزه‌ها را به آب روان می‌سپارند و آرزو می‌کنند سالی پربرکت و خرم در پیش‌روی داشته باشند. این سبزه از سوی آنان سلامتی و سرور و سرسبزی را به همه سرزمین می‌رساند. سبزه از روزنی دیگر نماد درخت زندگی است که می‌تواند همه انسان‌ها را در باغستان هستی جای دهد. پس تمامی هستی از این سبزی، سبز است.

قناعت و مناعت

و عمل ما پدیدار شود، یعنی حقوق خود را بشناسیم و حقوق دیگران را پاس داریم. سخن سبیر را شنیده‌ایم. اگر فقط به رمز سیر و راز آن پی بریم، جامعه مطلوب بر ما پدیدار می‌شود. سخن سیر قناعت و مناعت است و

به انسان این سخن را باز می‌گوید که انسان قانع از نفس کریمش برتر از انسان قانع به دارندگی و ثروت است. زیرا روزگار برای ما روشن ساخته که توانگری به ثروت زیاد نیست، به بی‌نیازی دل است. سیر نماد سیرچشمی است؛ زیرا جهان از گرسنه‌چشمان حریص ویران گشته است. اگر ما با سخن سیر همسو شویم، با صائب همراه می‌شویم که:

عالمی چون سیرچشمی نیست در ملک وجود هست هر موزی در این وادی سلیمانی دگر سیرچشمی و چشم‌سیری قناعتی درونی که مناعت

ببرونی را به همراه دارد در وجود ما برمی‌انگیزد که رهاورد آن طالع طبع است و بازتاب روزانه آن کرامت و حرمت انسان در چرخه زندگی.

سین پنجم بدین‌سان سخن خود آغاز می‌کند که انسان عاقل سالم خوش‌خلق توانمند باید این داشته‌ها را به‌گونه‌ای به‌کار گیرد که دست تجاوز و پای تعدی بر حقوق دیگران نگشاید و دراز نکند. اگر این ستون شناخت حقوق خود و رعایت حقوق دیگران در اندیشه

اراده‌ای فراتر از اراده ما و رخدادی فزون‌تر از کارسازی‌های ما در زندگی نقش می‌آفریند که باید آنها را به‌عنوان واقعیت‌های مسلم زندگی پذیرفت. به‌سختی دیگر رخدادهای انسانی حکم قطعی و حتمی است. مثنی بر دیوارکوبیدن را خردمندان بر نمی‌تابند. انسان باید توان مقابله و پذیرش ناملایمات را داشته باشد. این واقعیت را بپذیریم که به قول سخن‌سرای گنجه، حکیم نظامی:

در این محنت‌سرای آبوسی/ گهی ماتم بود گاهی عروسی

که راز دانایان عاقل و کامیابان پیروزمند برداشت صحیح از این واقعیت‌های گوناگون زندگی است تا چه سان شدنی‌ها را تغییر دهند و ناممکن‌ها را بپذیرند تا زندگی همچنان ره سپارد و انسان بی‌سبب در جایگاهی نبایست.

اگر به این پند دل‌نشین دل دهیم، درمی‌یابیم که تسلیم و رضا هرگز به معنای واادگی و پس‌زدگی نبوده و نیست، بلکه گویایی از انسان آگاه و دورنگر است که می‌داند با همه تلاش برخی از بایدها گریز‌ناپذیرند.

زاویه

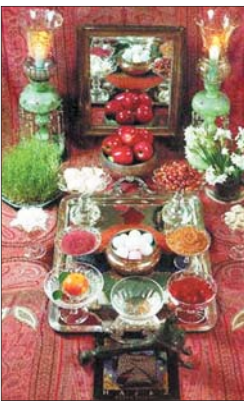
بردباری

سماق کنایه‌ای از شکبیایی و بردباری است. سماق بر آن است که به ما بیاموزد در گذر زندگی باید خستگی را خسته کرد و هدف را نادیده نگرفت.

سماق گویای صبر و حوصله است. بدین‌گونه که یادآور می‌شود شما برای هر خواستی و آرزویی باید قدمده و پیش‌درآمدی را طی کنید. هرچه هدف، بالاتر و انگیزه، برتر باشد تلاش فزون‌تر، کار بیشتر و صبر فراوان‌تری را می‌طلبد. بنابراین شرط دستیابی به پیروزی و نشستن بر اریکه کامیابی، مبارزه و مقاومت است. اگر در این آموشدند در برابر ناملایمات بایستیم و شکبیایی تلخی‌های پیش‌رو را داشته باشیم، سماق نوید پیروزی می‌دهد. رنگ سرخ سماق را نیاکان ما جلوه‌ای از پیروزی صبر بر روزگار دانسته‌اند و آن را همسان سرخی خورشید به شمار آورده‌اند که با جبریکی روشنایی خود بر لشکر تاریکی براند و آن را از میان بردارد.

حکما گفته‌اند تحمل‌کردن هر ناخوشایندی در هرکار از آن فضیلتی به دست آید و شکبیایی را چهار موضع است. نخست پایداری، دو دیگر خودداری، سه دیگر بردباری و در فرجام اقدام. قراردادن سماق بر سفره نوروزی دعوت انسان است در آغاز سال به پایداری و شکبیایی در راه دستیابی به اهداف پاک و انسانی خویش. انسان یک عالم کوچک است که در دستیابی به نیروی درونی خود می‌تواند چنان کوشش و جوشی از خود بروز دهد که بر دشواری‌ها

چیره شود، ناکامی‌ها را بروید و کامیابی‌ها را از آن خویش کند. هنگامی که ملکه صبر در وجود ما نیرومند می‌شود، مقام رضا را در پی می‌آورد و از آن روی که صبر یکی از منزلگاه‌های مورد عنایت پروردگار است، ما از این رهگذر به نردبانی راه



می‌باییم که می‌تواند در سایه صبر و شکبیایی پیروزی و کامیابی را به دست آورد. به قول مولانا:

صد هزاران کیمیا حق آفرید

کیمیایی همچو صبر آدم ندید

این صبر است که اندیشمندان بزرگ را به کشف‌های شگفت‌آمیز رهنمون کرده است. این مقاومت و پایداری است که در راز جادوانه عاقبت جوینده یابنده بود پدیدار می‌شود. سماق به ما می‌گوید که در پی دستیابی به هدف از پیگیری نویدم نشوید و تا دستیابی به هدف از تلاش دست برنداریم.

باید یادآور شد شکبیایی و صبر یک نگرش مثبت است و یک «نه» همراه با پیکار. «نه» به شکست، «نه» به زبونی، «نه» به سیطره غم و اندوه. اگر توان ساختن و برپاداشتن این مبارزه و مقابله با وضع موجود در ما جوانه زد باید امیدوار باشیم که بالاخره به سرزمین سرسبز پیروزی راه می‌جویم؛ البته صبر گاه با درد و تلخی همراه است؛ اما آن‌کس که زندگی می‌کند اراده‌ای باطنی در گوشش زمزمه می‌دارد که با درد صبرکن که دوا می‌فرستمت.

میوه درخت صبر، کامیابی است؛ زیرا انسان هدفمند از آنچه فراروی او پدیدار می‌شود، نمی‌هراسد و پیگیرانه در پی هدف خویش گام برمی‌دارد تا دشواری‌ها را درنوردد و بالاخره در پایان کار به نتیجه دلخواه برسد؛ پس صبر و امید دو برادر همزادند که با هم چرخ اربه زندگی را می‌گردانند تا مسافر آن را به خانه پیروزی برسانند.

یک مفهوم

گروه‌گردر جبهه

۴ **بعد از انقلاب** شما همراه چندنفر از سولبست‌های ابرا می‌روید **جبهه برای روحیه‌دادن** به رزمندگان؛ چه شد که **خوانندگان** ابرا را به **جبهه فرستادند**؟

بله، البته ببینید اول انقلاب که ابرا و باله منحل شد و یک ارکستر سمفونیک را نگه داشتند، سولبست‌های ابرا همه از ایران رفتند اروپا که ابرا بخوانند، چون شغل دیگری نداشتند. رفتند که آنجا ابرا بخوانند. مثلا خانم نیلجو رفت ایتالیا، پری ثمر رفت فرانکفورث، خانم روح‌انگیز یشمی رفت وین، نسرين آذر رفت سالزبورگ، خانم تاجبخش رفت مونیخ، هاکمیت وارطانیان هم رفت ایتالیا (آقای رضایی سه، چهار بار دعوتش کرد که در «شنل» با هم همکاری داشتیم.

من نقش تینکا را در آن کار می‌خواندم) کسانی که در تهران ماندند من بودم، حسین سرشار، ساکو کوکاسیان، اسفندیار قره‌باغی، احمد پارسی. ما پنج‌نفر در تهران ماندیم. بقیه رفتند. زمانی که آقای خاتمی وزیر ارشاد بودند به ما گفتند بروید جبهه برای روحیه رزمندگان که وقتی به پادگان می‌آیند شما برایشان سرود بخوانید. رهبر هم آقای نادر مرتضی‌پور بود و گروه کر هم بود.

۴ گروه کر هم با شما به جبهه آمد؟

بله. گروه کر هم آمد با نوازنده‌ها. حدود ۱۰۰ نفر بودیم.

۱۰۰ نفر؟

بله. ارکستر سمفونیک و گروه کر و ما رقصیم جبهه و برگشتیم.

۴ چندر جبهه بودید؟

۱۰روز.

۴ کجاها رفتید؟

فاو و حاج‌عمران و شلمچه و چندجای دیگر.

۴ این مارش یا سرودها را کجا اجرا می‌کردید؟

وقتی سربازها از جبهه برمی‌گشتند توی پادگان‌ها، همان‌جا روی زمین می‌نشستند و ما برای آنها سرود می‌خواندیم، چندسرودی که آهنگسازهای ایرانی ساخته بودند. من می‌خواندم، آقای حسین سرشار می‌خواند، آقای پارسی می‌خواند. همه می‌خواندیم.

۴ خب پس از این تاریخ به بعد ما از آواز ایرانی تقریبا جدا می‌شویم و می‌رویم به سمت مارش و آواز سنتی و…

ما از پنج‌نفر که در ایران ماندند، حسین سرشار که درگذشت (روحشان شاد و یادشان گرامی باد (سکوت می‌کند)، احمد پارسی هم همین‌طور و ساکو هم فوت کرد. من و آقای قره‌باغی ماندیم.

۴ شما پنج‌نفر چرا رنفتید در اپراهای آن‌سوی مرزها بخوانید؟

ما همه ترتفیم چون ایران را دوست داشتیم. عشق به وطن بود…

۴ از بین شاگردها و علاقه‌مندان آواز چه تعدادشان به صورت علمی آموزش می‌بینند و چه تعداد به موسیقی و آواز کلاسیک علاقه‌مندند و چه تعداد به آواز سنتی یا پاپ؟

عده‌ای هستند که خب تعدادشان هم کم است و به اپرا علاقه‌مندند. محمدرضا قره‌تپه هنرجوی من بود و علاقه داشت به اپرا. یاشار احمدی هم به اپرا علاقه داشت و با من آواز کار کرده بود. هر دو هم تئور بودند. محسن آرام بن هم بود که تئور بود.

۴ سرانجام با این دانش اپرا چه کردند؟

رفتند. یک مدتی کار کردند و بعد به جاهای دیگر رفتند. در فرهنگسرا آواز می‌خوانند.

۴ اتفاقا می‌خواستم همین را از شما سوال کنم، تعریفی از سن استاندارد چه برای موسیقی و نمایش وجود دارد؟ همچنان می‌بینیم که کارهای موسیقی و نمایشی در فرهنگسراها و مکان‌هایی اجرا می‌شود که اصلا برای این آواز و موسیقی یا نمایش ساخته نشده‌اند و سالن کنفرانس هستند!

ببینید، در ایران سالن استاندارد یکی هست، آن هم تالار رودکی (وحدت). باقی سال‌ها، استاندارد نیست.

۴ در یکی از گفت‌وگوهایتان اشاره کرده بودید به سه‌آلبومی که قرار بوده منتشر شود و هنوز انگار خبری از آن نیست. جریان چیست؟

من دو س‌دی کلاسیک، اپرا و ناپولیتن آماده کرده‌ام که نادرچامپور سازش را زده است و شرکت ترانه و نی قرار بود به بازار وارد کند. یک سی‌دی هم هست که فقط آذربایجانی خواندم با چنگیز صادقی‌اف که پیانیست معروف باکوست و در سانفرانسیسکو زندگی می‌کند. اسمش را آیرولوغ گذاشتم…

۴ اینها به بازار نیامده؟

شما از مدیر شرکت ترانه و نی پیگیری کنید. گفته سال دیگر (می‌خندد) الان اینطوری شده که سی‌دی از نمی‌خرند، می‌گویند شرکت‌ها سی‌دی را می‌گیرند، پخش می‌کنند و یک درصدی از فروش می‌دهند مثل سابق نیست. (می‌خندد)

۴ البته اینطور نیست…

چرا خودشان به من که اینطور گفتند.

۴ از قبل باید یک پیش‌پرداختی باشد، نه؟ بگذاریم، چرا کسی این خوانندگان نظ‌ظهور را که از کشورهای نزدیک مدرک می‌گیرند و می‌آیند و سریع لقب استاد می‌گیرند، کنترل نمی‌کند؟

من هم شنیده‌ام. چنتا از این خواننده‌ها رفته‌اند ارمنستان مثلا لیسانس آواز کلاسیک گرفتند و آمدند اینجا و در آموزشگاه‌ها درس می‌دهند. چه بگویم!

۴ آخرین باری که روی صحنه بودید کی بود؟

آخرین بار خانه موسیقی برای دوست عزیز و هنرمند ساکو کوکاسیان و دوکرن موسیقی شده که در آمریکا درگذشت و رهبر کر بود و حمید پناهی خواننده پاپ و نوازنده پیانو که فوت کرد. مراسمی در خانه هنرمندان ایران برگزار کرده بودند که من در آن مراسم سه تا آواز خواندم که پیانوی آن را هم امیر بیات زد. همه هم از طرف خانه موسیقی دعوت بودند و آمدند شما هم که سران شلوع بود تشریف بیاوردید. (می‌خندیم)

۴ سالان خانه هنرمندان، سالتی هست که جوابگوی آن موسیقی و اجرا باشد؟

نه، اصلا.

۴ بخشی از پیکره موسیقی آوازی را صدای بانوان تشکیل می‌دهد که شنیده نمی‌شود البته این هم مساله مهمی است. بخشی از تاریخ است و نمی‌از موسیقی آوازی ماست که در خفا مانده. بنا نیستن برای این سالیان دهایی تئیرری بیندیشند تا بانوان در فضای بیشتری بتوانند فعالیت کنند؟

خواننده‌های خانم اجراییایی دارند که مخاطبانشان خانم هستند و این اجراها هم هست… ولی خب چرا برای عموم نباشد! البته آقای جنتی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در اختتامیه جشنواره موسیقی گفتند امیدوارم که به زودی با صحبت‌هایی که در مجلس شده صدای خانم‌ها هم آزاد شود البته فعلا قطعی نیست.